

# گزارش و نقد کتاب توسعه و تضاد؛

## اثر دکتر فرامرز رفیع پور

### مقدمه

انقلاب اسلامی ایران از موضوعاتی است که از ابتدای پیدایش، توجه محافل علمی و تحقیقاتی جهان را به خود جلب کرده است. این محققان با اتخاذ رویکردهای متفاوت، ابعاد متفاوتی از انقلاب اسلامی را به تحلیل نشستند. یکی از این رویکردها، نگاه جامعه‌شناسانه به این مقوله بوده است که خوشبختانه در سال‌های اخیر از طرف محققان بومی نیز دنبال می‌شود. کتاب توسعه و تضاد کوششی برای تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران بعد از انقلاب تا اواسط دهه ۷۰ شمسی است. نویسنده در این اثر کوشیده است که با پرداختن به عوامل به وجودآورنده انقلاب ایران، آنها را با موضوعات پیش‌آمده در سال‌های پس از انقلاب نیز پیوند داده و برای نخستین بار، وقایع و رخداد‌های اجتماعی در دهه دوم انقلاب را با دید منتقدانه و با ارائه شواهد و کار میدانی وسیع و بعضاً مستقیم تحلیل کند. نکته مهم در ارائه این مقاله این است که هر چند مؤلف محترم سعی داشته تا از دیدگاه کاملاً جامعه‌شناختی به بررسی موضوع بپردازد؛ ولی از سویی دیگر، به دلیل گستردگی مباحث می‌توان از دیدگاه سیاسی و اعتقادی به نقد بعضی از مباحث مطرح در کتاب پرداخت که این مقاله نیز در پی آن می‌باشد. بنابراین، رویکرد ما در گزارش و نقد کتاب کاملاً بر مبنای مباحث سیاسی خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: انقلاب، توسعه، فرهنگ ایرانی، تضاد، مدرنیزاسیون.

### گزارش

کتاب توسعه و تضاد، تألیف دکتر فرامرز رفیع پور، استاد دانشگاه شهید بهشتی، توسط شرکت سهامی انتشار نخستین بار در شهریور ۱۳۷۶ به بازار آمد. روش کتاب، ترکیبی از میدانی و کتابخانه‌ای و بر پایه رهیافت نهادی است. کل مفاهیم و مباحث کتاب را می‌توان در واژه توسعه خلاصه کرد؛ به طوری که مؤلف معتقد است که ریشه همه مشکلات کشور در وجود تضاد در توسعه ما است. سؤال کلیدی این کتاب این است که چرا توسعه‌ای که در غرب سبب پیشرفت، امنیت، کمال، ثروت و در نتیجه حصول رضایت نزد مردم شده است، در کشور ما نتیجه عکس می‌دهد؟ وی در پایان به این سؤال خود این گونه پاسخ می‌دهد: «که اشکال در نداشتن قدرت تفکر منسجم و علم سازمان‌یافته است» (رفیع پور، ۱۳۸۰، ص ۵۳۸).

کل کتاب در چهار بخش تنظیم شده است که به ترتیب به مهم‌ترین مباحث به طور خلاصه اشاره می‌شود:

۱. بخش اول (انقلاب): نویسنده در این فصل پس از بیان تئوری‌های انقلاب از متفکرانی مانند افلاطون، مارکس، دورکهایم، توکویل، اسکاچ پل، کدی، گلدستون و دیگران، بیان می‌کند که این نظریه‌ها برای تبیین انقلاب ما ناقص هستند و راه حل آن این است که متغیرهای همه نظریه‌های مطرح شده را در هم ادغام نموده و اسکلت مناسبی را برای در برگرفتن و تحلیل اطلاعات و داده‌های اجتماعی درست کرد که برای آغاز از میان آن متغیرها نیز متغیر اقتصادی از لحاظ ارتباط منطقی بین عوامل مناسب‌تر است (ص ۶۵). مؤلف در مقام بررسی متغیر اقتصادی به عوامل زیر اشاره می‌کند:

۱-۱. نابرابری: نویسنده وجود نابرابری اجتماعی در حد بالا را یک قاعده در بین کشورهای جهان سوم معرفی می‌کند (ص ۶۹)؛ اما به عقیده وی این ارزیابی ذهنی نابرابری است که از اهمیت بالایی برخوردار است.

نابرابری واقعی و عینی در یک جامعه برای پیدایش احساس محرومیت نسبی کمتر مهم است تا ادراک ذهنی و ارزیابی ذهنی نابرابری... اما ادراک نابرابری پیش از هر چیزی تابع دو عامل قدرت و توانایی ادراک و امکان آن می‌باشد که... هر دوی آنها هم قدرت ادراک و هم امکان دیدن نابرابری از

طریق مدرنیزاسیون یا توسعه (گسترش آموزش و ارتباطات) فراهم می‌گردد (ص ۷۰).

۱-۲. مقایسه اجتماعی (ص ۷۴): به عقیده مؤلف تغییر گرایش تقدیرگرایانه<sup>۱</sup> برای ارزیابی منفی نابرابری کافی نیست، عامل بسیار مهم مقایسه اجتماعی است.

۱-۳. رشد اقتصادی و پیدایش قشر متوسط (ص ۷۶): به وجود آمدن قشر متوسط بین قشر پایین و ارباب در قشر بالا امکان مقایسه را میسر می‌کند، خصوصاً اینکه:

وقتی این قشر به وجود می‌آید که سطح آموزش بالا رفته و وضعیت درآمد بهتر شود (ص ۷۶).

سپس مؤلف در تطبیق وضعیت ایران در آستانه انقلاب با بیان نمادهایی از مدرنیزاسیون، اشکال کار را در وضعیت فرهنگی جامعه آن روز می‌بیند:

ایران از نظر اقتصادی خیلی رشد کرده بود؛ اما از نظر فرهنگی نه فقط عقب مانده بود، بلکه بسیاری از مردمش بالأخص از قشر بالا و متوسط، ارزشها و فرهنگ اصیل خود را نیز نفي می‌کردند، بدون آنکه بتوانند حتی فرهنگ غرب را بفهمند... در این فرایند قشر متوسط جدید در اکثر زمینه‌های ارزشی از قشر بالا الگو می‌گرفت و مانند قشر بالا معمولاً در فکر مصرف، لذت و سود بود (ص ۷۸).

البته این خصوصیت به طور طبیعی احساس نیاز را به طور فزاینده و سیری‌ناپذیری در این قشر تهییج می‌کرد (ص ۷۹).

۱-۴. سلطه (ص ۸۵): همان احساس محرومیت نسبی<sup>۲</sup> است.

اعضای قشر متوسط که اکنون پر توقع شده بودند، بیشتر احساس می‌کردند که انسان‌های دست دوم هستند و از این طریق، تحمل نابرابری برای آنها کمتر می‌شد (ص ۸۵).

۱-۵. بروز تضاد و بسیج مردم (ص ۸۸): با توجه به قدرت وسیع نیروی نظامی شاه، فقط تعداد کمی جرئت مخالفت آشکار را داشتند. باید از جان گذشتن در بین مردم به عنوان یک قاعده اجتماعی-هنجار-گسترش می‌یافت. بدین ترتیب از جان گذشتن متغیر کلیدی دیگر تبیین بروز انقلاب است (ص ۸۸).

۱-۶. اشاعه و گسترش جریان انقلاب و نقش مذهب (ص ۸۸): که به دلیل وجود افراد از جان گذشته در نهاد مذهب سرعت اشاعه، شتاب غیر قابل تصویری گرفت.

۱-۷. قالب بین‌المللی (ص ۹۳): یا همان عوامل خارجی، مانند حقوق بشر کارتر و آزادی سیاسی نیز در کنار عوامل داخلی در اشاعه و گسترش انقلاب در بین مردم نقش بسزایی داشت.

۱-۸. رهبری انقلاب (ص ۹۶): مؤلف با رد نظر خانم اسکاچ پل، عواملی مانند پذیرش مردم، شجاعت امام و پیروان از جان گذشته زیاد را در به وجود آمدن رهبری انقلاب به دست امام دخیل می‌داند.

بدین ترتیب اکثریت قاطع مردم از امام خمینی به عنوان رهبر انقلاب پیروی می‌کردند... بدین معنی که اگر کسی قلباً راغب به پیروی از ایشان نبود جرئت نمی‌کرد پیروی نکند (ص ۹۹).

۹-۱. سازماندهی انقلاب (ص ۹۹): که از طریق ابزار سنتی و مدرن، مانند پخش دستورات امام با استفاده از نوار کاست، شب‌نامه و غیره، زمان‌های خاصی مانند مراسم ختم و برگزاری نمازهای بزرگ جماعت، مانند نماز عید فطر و از همه مهم‌تر و مؤثرتر، استفاده از روش‌های مذهبی هیئتی بود که در روزهای تاسوعا و عاشورای قبل از انقلاب و طبق الگوی معمول هیئت‌ها، سازماندهی شد. مؤلف در پایان این فصل در تحلیل علل انقلاب اسلامی ایران این گونه نتیجه می‌گیرد:

فرضیه اساسی آن بود که اقدامات در جهت مدرنیزه کردن و به اصطلاح توسعه جامعه در ایران، شرایطی را فراهم آورد که نتیجه آن نارضایتی و انقلاب بود (ص ۱۰۳).

این واقعه به خلاف سال ۴۲ و در اوج قدرت نظامی شاه و مدرنیته بودن فرهنگ و اخلاق مردم به نتیجه می‌رسد، چون:

...تعداد کافی از ناراضیان را در کلیه قشرها و بالأخص قشر متوسط تولید کرده بود. پس مدرنیزاسیون و توسعه، نهایتاً شرایط تضاد و انقلاب را فراهم آورد (ص ۱۰۴).

۲. بخش دوم (دوران بعد از انقلاب): به نظر مؤلف بعد از کناره‌گیری بازرگان و عزل بنی‌صدر، روحانیون به این نتیجه رسیدند که خود رهبری، جریان انقلاب و قدرت را به دست گیرند که پیامد این اقدام با شعار سیاست عین دین و دین عین سیاست روحانیون و در حقیقت، دین در عرصه جهانی به محک کشیده شد.

بنابراین با انتخاب این مسیر، موفقیت نظام در حد زیادی به شخصیت‌های روحانی سیاستمدار حاضر در صحنه و میزان توانایی‌های آنها بستگی دارد (ص ۱۸۹).

مؤلف در کوششی برای ارزیابی شخصیت‌های راهبر در ایران نتیجه می‌گیرد که:

بعد از انقلاب تا پایان جنگ و رحلت امام، در کنار عواملی چون رهبری، ایدئولوژی امیدبخش، بسیج مردمی و غیره، قدرت تفکر و تخصص برای اداره کشور از عوامل حیاتی بود. پتانسیل تفکر و تخصص در حد زیادی حذف یا ترور شدند. از آن پس، مسیر انقلاب بیشتر در پی اقدامات دشمنان و کوشش در جهت خنثی کردن آن تعیین شد (ص ۱۲۳).

نویسنده معتقد است که کشور در یک حالت ناموزون سیر می‌کرد تا اینکه:

... ادامه حمله عراق به ایران با پشتیبانی تمامی قدرتهای جهان و فعالیت وصفناپذیر مردم باعث شد که کشور تا حد زیادی آرامش، وحدت و هم‌سویی خود را حفظ کند. از طرف دیگر، با وصف ترورهای زیاد، خوشبختانه باز هم افراد متفکر برای اداره کشور وجود داشت یا به وجود آمد... (ص ۱۲۴).

پدید آمدن انسجام اجتماعی و تغییر ارزش‌ها و پیدایش نظام ارزشی جدید نیز از پیامدهای اصلی انقلاب و رفتار رهبران آن بود. از سویی دیگر، داشتن پتانسیل قوی هوشی و فکری مردمی و ذخایر غنی معدنی، از جمله نفت در کنار عواملی دیگر، مانند مغایرت نظام ارزشی امام و انقلاب با نظام ارزشی غرب، منطق قوی و فطری اسلام انقلابی و اقدامات جوانان انقلابی بر ضد آمریکا (شعارهای توهین‌آمیز، گرفتن سفارتخانه، بستن دست و چشم کارکنان، آتش زدن پرچم آمریکا و غیره) و تأیید این اقدامات از سوی رهبران مذهبی - انقلابی و برانگیخته شدن نفرت عمومی در غرب و آمریکا بر ضد ایران، همگی این عوامل دست به دست هم دادند تا کشورهای جهان بر علیه حکومت جدید ایران برخیزند.

مؤلف، جنگ را عامل به وجود آمدن چهار چیز در سطح جامعه می‌داند: تقویت ارزش‌ها، انسجام ملی، شهادت و توجیه مذهبی مردم و بسیج مردم برای انقلاب. وی صلح را به ضرر انقلاب ارزیابی می‌کند:

... جنگ پایه‌های اجتماعی انقلاب را مستحکم کرد و بر اساس تئوری کوزر (مبني بر مقابله با دشمن مشترك هم‌بستگی را بیشتر می‌کند) اگر جنگ پایان بگیرد، انسجام اجتماعی و نیروهای درونی هنجار، خاموش و مسائل عدیده اجتماعی آغاز خواهد شد... بنابراین، پایان جنگ... به معنی تهدید واقعی انقلاب خواهد بود (ص ۱۴۵).

۳. بخش سوم (پس از جنگ): وقایع این دوران را می‌توان این گونه برشمرد:

تغییر در سلسله مراتب قدرت، دگرگونی دوباره ارزش‌های جامعه، نابرابری اجتماعی، ارزش شدن ثروت و حقوق اجتماعی بیشتر برای ثروتمندان (که این خود عامل تقویت نقش بیشتر ثروت در جامعه می‌شد)، تغییر ارزش‌های دیگر و پیدایش تضاد ارزشی، تغییر گروه مرجع، بی‌تعادلی و آشفته‌گی افراد و کل نظام، هزینه‌های بالای ایجاد نظم و انحرافات اجتماعی و غیره. مؤلف در آخر این فصل نتیجه می‌گیرد که:

... در زمان کنونی عقل و علم ایجاب می‌کند که ما بر روی مسائل خود متمرکز شویم و برای خود دشمن نسازیم، در عین حال از دشمنان بی‌نیاز باشیم و با آنها در صورت دشمنی، مستحکم و با صلابت، با تمام قوا و به طور همه جانبه برخورد کنیم (ص ۵۳۲).

۴. بخش چهارم (نتیجه‌گیری): نتیجه کلی کتاب را می‌توان این گونه گفت که:

جریان مدرنیزاسیون شاه، فرآیندی را در کشور به وجود آورد که انقلاب اسلامی فقط یک مرحله از پیامدهای آن بود و روند تغییر نظام اجتماعی (به غیر از مرحله جنگ) کم و بیش در همان مسیر است (ص ۵۴۱).

## محاسن کتاب

محاسن کتاب را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- ✓ بی‌طرفی نسبی نویسنده و سعی او در ارائه تحلیلی بومی با توجه به خاصیت مذهبی انقلاب اسلامی ایران؛
- ✓ داشتن تحلیل نسبی صحیح از نقش رهبری، تأثیر صلح و شرایط روز کشور؛
- ✓ استفاده از منابع دست اول، خصوصاً در آمارهای تحقیق؛
- ✓ جدید بودن این کتاب با توجه به وسعت نگرش در موضوع و کیفیت علمی؛
- ✓ پرداخت مطالب به طور ترتیب منطقی؛
- ✓ پای‌بندی مؤلف به اصول جامعه‌شناختی و عدم تخطی از آن.

## نقد نظری

• نظریه کتاب بر این اساس است که انقلاب اسلامی ایران فرایندی از جریان مدرنیزه کردن ایران است و این، همان ادعای سلطنت‌طلبان و مبتنی بر ادعاهای محمدرضا پهلوی در کتاب پاسخ به تاریخ و نظریه ساموئل هانتینگتون در کتاب نظم سیاسی در جوامع دستخوش تغییر و مقاله انقلاب و نظم سیاسی<sup>۳</sup> می‌باشد. عجیب آن است که مؤلف محترم با وجود شهرت نظریه هانتینگتون و نزدیکی و شباهت بسیار زیاد نظریه خود با وی، هیچ ذکری از هانتینگتون و نظریه او نکرده است. هانتینگتون در مقاله خود می‌گوید:

انقلاب جنبه‌ای از مدرنیزاسیون است. انقلاب پدیده‌ای نیست که در هر نوع جامعه‌ای و در هر برهه‌ای از تاریخ آن جامعه رخ دهد... .  
بیشترین احتمال وقوع انقلاب، مانند دیگر اشکال خشونت و بی‌ثباتی، در جوامعی وجود دارد که میزانی از توسعه اجتماعی و اقتصادی را تجربه نموده‌اند و فرایندهای مدرنیزاسیون سیاسی و توسعه سیاسی از فرایندهای تحول اجتماعی و اقتصادی عقب مانده‌اند (گلدستون، ۱۳۸۵، ص ۶۴).

از سوی دیگر، در حال حاضر در بین نظریه‌پردازان غربی انقلاب تردید جدی وجود دارد، دال بر اینکه آیا مدرنیزاسیون باعث انقلاب می‌شود؟ چارلز تیلی در مقاله‌اش با همین سؤال به بررسی موضوع پرداخته است. وی تأکید بر مدرنیزاسیون را یک گرایش می‌داند، نه یک نظریه پیش‌گویانه (ص ۷۹). او با بی‌جهت ضعیف توصیف کردن (ص ۷۶) مدل هانتینگتون این گونه نتیجه می‌گیرد:

... به عبارت دیگر هیچ دلیل قابل اتکا و محکمی دال بر اینکه مدرنیزاسیون انقلاب‌ها را ایجاد می‌کند، وجود ندارد (ص ۸۶). مدل هانتینگتون خاصاً برای انقلاب‌های مدرن‌ساز اروپای قرن‌های هجدهم و نوزدهم به کار می‌رود (ص ۷۶).

شاید از همین روست که خود هانتینگتون نیز در مقاله خود نامی از انقلاب اسلامی ایران نبرده است (گلدستون، ۱۳۸۵، ص ۶۳). به هر حال، ارزیابی و یا پذیرش این نظریه، مستلزم جواب به سؤالاتی است که در کتاب حاضر نادیده انگاشته شده است. مانند:  
۱. اگر مدرنیزاسیون انقلاب را به وجود می‌آورد؛ چرا این انقلاب در کشورهای دیگر در حال توسعه و دارای شرایط شبیه ایران دهه ۵۰ اتفاق نیفتاد؟

۲. چرا انقلاب با مؤلفه‌های مدرن صورت نگرفت؛ بلکه با آموزه‌های اسلامی پدید آمد؟

۳. چگونه مدرنیزاسیون توانست نظامی را از دل خود بیرون آورد که با مبانی آن، مانند اومانیزم، سکولاریسم و پذیرش استیلای گفتمان غربی و اروپا محور و غیره در تضاد کامل است؟

۴. اگر این انقلاب یک انقلاب مدرن و برخاسته از مدرنیزاسیون است، چرا اسلام‌هراسی و ترس از خمینیزم سراسر دنیای مدرن را فراگرفته است؟ (بابی سعید، ۱۳۷۹)

- محقق گرامی پس از بیان و تحلیل قوی از نظریه‌های انقلاب اذعان به ناقص بودن این نظریه‌ها در تحلیل انقلاب می‌کند (ص ۱۰۳)؛ ولی خود نیز بر مبنای نظری آنها انقلاب را تحلیل می‌کند.
- یکسان‌پنداری جریان اصیل اسلام ناب محمدی خط امام (ره) با سایر جریان‌های مؤثر در انقلاب و جریان‌های مختلط مارکسیست و لیبرالیست.
- انتخاب منابع بعضاً نامطمئن، مانند پاسخ به تاریخ محمدرضا پهلوی و منوچهر پارسادوست، و نهضت امام خمینی مریم میراحمدی.

## نتیجه‌گیری

کتاب توسعه و تضاد را می‌توان یکی از شواهد غیر قابل انکار ضرورت انقلاب فکری و تئوریکی در حوزه علوم انسانی خصوصاً نوع اجتماعی آن دانست. کتابی که با وجود گزاره‌های صحیح آماری و اطلاعاتی و نویسنده‌ای دلسوز و اندیشمند، باز نتوانسته است از نرده‌های آهنین گفتمان‌های نظریه‌پردازی رایج در فضای علوم غربی بیرون بیاید.

امید است که با توجه به اهمیت نظریه‌پردازی‌های بومی در حوزه علوم انسانی، متفکران کشورمان در آینده‌ای نزدیک بتوانند با تولید علم بومی، تحلیل‌های بومی و قابل اعتمادی را از وضعیت کشور و انقلاب اسلامی ارائه دهند و بی‌شک یکی از منابع آن، استفاده از نوع

نگرش امام راحل و مقام معظم رهبری است که توانسته‌اند با نظرات اندیشمندانه خود، این انقلاب را از دل کوران حوادث و فتنه‌های متعدد داخلی و خارجی به سلامت بیرون کشیده و روز به روز به اقتدار آن در دنیا بیفزایند.

#### پینوشت:

۱. منظور اعتقاد به اینکه هر چه پیش آید خوب بوده است و کار خداست.
۲. مراد محرومیت نسبی یا همان احساس محرومیت به دلایل اقتصادی است.
۳. کتاب هانتینگتون نیز همانند کتاب توسعه و تضاد بر مبنای رهیافت نهادی تنظیم شده است. هر دو علاوه بر نظریه، در روش و انتخاب رهیافت نیز مشترکند.

#### فهرست منابع

۱. رفیع پور، فرامرز (۱۳۸۰)، توسعه و تضاد، چاپ پنجم، شرکت سهامی انتشار.
۲. سعید، بابی (۱۳۷۹)، هراس بنیادین اروپامداری و ظهور اسلام گرایی، چاپ اول، ترجمه دکتر غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۳. گلدستون، جک (۱۳۸۵)، مطالعات نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها، چاپ اول، ترجمه محمدتقی دلفروز، انتشارات کویر.